

غُلْغَلَه زن، چهره نما، تیز پا

۱- گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

## قلمرو زبانی

\* غُلْغَلَه زن: شور و غوغاکنان، کسی که شور و غوغا می کند \* تیز پا: تندرو، سریع، شتابنده،

\* ساختار جمله: نهاد + مسند + فعل گذرا به مسند ← چشمه + جدا + گشت

\* غُلْغَلَه زن، چهره نما، تیز پا: گروه قیدی هستند \* بیت فقط یک جمله مستقل ساده است.

## قلمرو ادبی

\* چهره نما: کنایه از خود نما، کسی که خود را نمایش می دهد \* مراعات نظیر: سنگ و چشمه

\* چشمه: تشخیص و استعاره؛ زیرا چهره دارد و تیزپا است که این ها از ویژگی های جاندار است.

\* چشمه: نماد «انسان مغرور و خودخواه» یا «مردم مغرور و خودخواه» است.

خلق همان چشمه جوشنده اند بیهوده در خویش خروشنده اند

\* سنگ: نماد جامعه، خاستگاه و مبدا اولیه \* جدا شدن چشمه: گریز از رکود و پذیرا بودن

## قلمرو معنایی

\* معنی: چشمه ای جوشان، خود نما و تندرو از تخته سنگی جدا شد (بیرون زد و جاری شد.)

گاه چو تیری که رود بر هدف

۲- گه به دهان، بر زده کف، چون صدف

## قلمرو زبانی

\* هدف: نشانه تیر

\* صدف: نوعی جانور نرم تن آبی که بدنش در یک غلاف سخت جا دارد و در بعضی انواع آن مروارید پرورش می یابد.

لب گشاده چون صدف همواره در مدح تو آن سرکشیده چون کشف در خاره از بیم تو این

## قلمرو ادبی

\* تشبیه: چشمه به تیرو صدف \* صدف و هدف: جناس ناقص اختلافی

\* چشمه و صدف: تشخیص و استعاره؛ زیرا دهان دارند که این از ویژگی های جاندار است

\* مراعات نظیر: تیر و هدف، دهان و کف \* کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط و نیرومندی

دجله رامسال رفتاری عجب مستانه است پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است

بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان

## قلمرو فکری

\* معنی: چشمه گاه مانند صدف، بر اثر خروشنده گی دهانش کف آلود می شد (سطح چشمه کف آلوده بود) و گاهی چون تیری که به سوی هدف می رود، راست و سریع به پیش می رفت.

\* در مصراع اول شاعر با تصویری زیبا اشاره به کف ها و حباب هایی دارد که در طول مسیر حرکت چشمه به دلیل خروشنده گی و برخورد به موانع ایجاد می شود و در مصراع دوم چشمه بدون برخورد با مانع در شیب تنگی سریع به پیش می تازد.

تاج سر گُلْبُن و صحرا، منم

۳- گفت: درین معرکه، یکتا منم

## قلمرو زبانی

\* معرکه: میدان جنگ، رزمگاه، جای نبرد \* یکتا: یگانه، بی همتا، بی مانند، بی نظیر \* گُلْبُن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل

## قلمرو ادبی

\* گُلْبُن: مجازا باغ و بوستان \* مراعات نظیر: سر و تاج، گُلْبُن و صحرا \* معرکه: استعاره از عناصر خلقت و موجودات

\* تشبیه: چشمه به تاج \* تاج سر بودن: کنایه از بزرگ و مافوق و سرور بودن

کلاه سروریت کج مباد بر سر حُسن که زیب تخت و سزاوار ملک و تاج سری

\* چشمه: تشخیص و استعاره؛ زیرا با خود سخن می گوید که این از ویژگی انسان است.

### قلمرو فکری

\* معنی: چشمه با خود گفت: من در این گیرودار هستی (بین عناصر خلقت و موجودات) بی مانند هستم و سرور و بزرگ باغ و دشت هستم

۴- چون پدوم ، سبزه در آغوش من بوسه زَند بر سر و بر دوش من

### قلمرو زبانی

\* چون: وقتی که، پیوند وابسته ساز \* پدوم: در این جا « با سرعت جاری شوم »

### قلمرو ادبی

\* چشمه: تشخیص و استعاره؛ زیرا آغوش، سر و دوش دارد. \* بر، سر، در: جناس ناقص اختلافی  
\* سبزه: تشخیص و استعاره؛ بوسه می زند که این از ویژگی انسان است \* آغوش، سر، دوش: مراعات نظیر  
\* سر و دوش: مجاز از تمام وجود چشمه \* بوسه زند: کنایه سپاس گزاری کردن

### قلمرو فکری

\* معنی: وقتی تند و تیز حرکت کنم ( جاری می شوم) سبزه در آغوش من (سبزه ی قرار گرفته برکناره های جوی آب) سر و تنم را غرق بوسه می کند.

\* در این بیت خواننده خود وضعیت راه عبور مناسب چشمه و شیب زیبا و ملایم کوهستان را با تابلویی رنگین و سخن گوئی که شاعر در بیت بالا رسم کرده است، احساس می کند و بیان می کند که سبزه های مسیر خود را آبیاری می کند و سبزه ها از او سپاس گزاری می کنند.

۵- چون بگشایم ز سر مو، شگن ماه ببیند رخ خود را به من

### قلمرو زبانی

\* چون: وقتی که، پیوند وابسته ساز \* شگن: مفعول، پیچ و خم زلف

### قلمرو ادبی

\* چشمه: تشخیص و استعاره؛ زیرا مو و سر دارد که این از ویژگی های انسان است \* ماه: تشخیص و استعاره؛ زیرا رخ دارد و می بیند.  
\* مراعات نظیر: مو، سر، رخ / مو و شگن \* مو: استعاره از آب چشمه \* شگن: استعاره از امواج خروشان

### قلمرو فکری

\* معنی: هرگاه چین موهایم را بگشایم (کنایه از امواج نداشته باشم) ماه چهره زیبای خود را در آینه من ( آب زلال من ) می بیند.  
\* اشاره است به این که وقتی آب حرکتی ندارد و زلال است، تصویر ماه در آب می افتد و دیده می شود.  
\* این بیت به عبور چشمه از دشت هموار و زلال بودنش اشاره دارد.

۶- قطره ی باران که در افتد به خاک زو پدمد بس گهر تابناک

### قلمرو زبانی

\* زو: مخفف از او \* پدمد ( دمیدن ): روییدن، سر از خاک درآوردن، وزیدن \* تابناک: دارای فروغ و پرتو، تابان، درخشان، نورانی  
\* گهر (گوهر): سنگ درخشان و قیمتی (جوهر و جواهر، معرب شده ی آن هستند). \* بس: بسیار

### قلمرو ادبی

\* خاک: مجاز از زمین \* گهر: استعاره از گل های زیبا و گیاهان  
\* تلمیح به باور عامیانه: به عقیده قدما، قطره باران نیسانی در دهان صدف می افتد و مروارید ( دُر ) ایجاد می شود. عقیده ایجاد مروارید از تأثیر قطره بر صدف، عقیده عامیانه ای بود.  
\* چشمه در این بیت قطره باران را خرد و ناچیز می پندارد.

### قلمرو فکری

\* معنی: قطره باران که به زمین می افتد، گل هایی چون مروارید درخشان را می رویاند.



\*همسری کردن: کنایه از برابری کردن، هم شأنی کردن، رقابت کردن

#### قلمرو فکری

\*معنی: زیر این آسمان آبی چه کسی می تواند با من برابری کند و هم شأن من است؟ (هیچ کس هم شأن و برابر من نیست.)

رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

۱۱- زین نَمَط آن مست شده از غرور

#### قلمرو زبانی

\*نَمَط: روش، نوع \*غرور: به خود بالیدن، تکبر، خودخواهی \*مبدأ: آغاز، اصل، خاستگاه، نقطه شروع، سرچشمه ≠ مقصد

#### قلمرو ادبی

\*آن مست شده از غرور: استعاره یا کنایه از چشمه

#### قلمرو فکری

\*معنی: با این شیوه، چشمه زیبای مست شده از تکبرش به پیش می رفت. وقتی که کمی از سرچشمه اش دور شد.

سَهْمِگِنِی، نادره جوشنده ای

۱۲- دید یکی بحر خروشنده ای

#### قلمرو زبانی

\*بحر: دریا \*خروشیدن: بانگ برزدن، فریاد کشیدن \*سَهْمِگِن: مخفف سهمگین، ترسناک، وحشت انگیز، هراسناک،

\*نادره (مؤنث نادر): بی مانند، کمیاب، شگفت، طَرَفه \*نادره جوشنده: ترکیب وصفی مقلوب، دارنده ی جوشش بی مانند

#### قلمرو ادبی

\*بحر: تشخیص و استعاره: زیرا خروشیدن را به آن نسبت دادیم که عملی انسانی است.

#### قلمرو فکری

\*معنی: ناگهان دریایی خروشان را رودرروی خود دید. دریایی ترسناک با جوششی بی مانند

دیده سیه کرده، شده زهره در

۱۳- نعره بر آورده، فلک کرده گر

#### قلمرو زبانی

نعره: فریاد، بانگ بلند \*نعره بر آورده: منظور صدای امواج خروشان و بلند دریاست \*گر: ناشنوا \*دیده: چشم

\*زهره: کیسه زرداب، کیسه صفرا \*زهره در: صفت فاعلی مرکب مرخم، زهره درنده

#### قلمرو ادبی

\*زهره در شدن: کنایه از ترسناک شدن، ایجاد وحشت و مایه هلاک شدن

\*فلک: تشخیص و استعاره: زیرا گر شده است که ویژگی انسانی است.

\*دریا: تشخیص و استعاره: زیرا نعره برآورد که عملی انسانی است.

\*دیده سیاه کردن: با دقت نگرستن، متوجه چیزی شدن، نگرستن در چیزی به شوق و رغبت، روشن کردن چشم، در این درس کنایه از

خشمگین شدن (ظاهراً توصیفی است از امواج بلند و خروشان دریا که تیره و تار است.)

#### قلمرو معنایی

معنی: دریا فریاد بلندی برآورد و گوش فلک را ناشنوا کرده بود و چشمان سیاهش، زهره بیننده را پاره می کرد.

(امواج بلند دریا که در نظر شاعر نشانه خشم دریاست سبب ترس بیننده می شود.)

داده تنش بر تن ساحل یله

۱۴- راست به مانند یکی زلزله

#### قلمرو زبانی

\*راست: درست \*یله: رها، آزاد

#### قلمرو ادبی

\*تشبیه: دریا به زلزله \*تن ساحل: اضافه استعاری (= تشخیص یا جان بخشی)

\*تکرار: تن دریا: تشخیص و استعاره: زیرا تن و جسم دارد که اجزای انسانی است.

#### قلمرو فکری

۱۵- چشمه کوچک چو به آن جا رسید

وان همه هنگامه دریا بدید

قلمرو بانی

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم ← نقش آن مفعول جمله\* آن جا: منظور دریا یا نزدیک و ساحل دریا

قلمرو ادبی

\*دریا: تشخیص و استعاره: زیرا غوغا و داد و فریاد می کند که عملی انسانی است\* چشمه و دریا: مراعات نظیر  
\*چشمه: تشخیص و استعاره: زیرا چیزی را دید که عملی انسانی است  
\*دریا: نماد جهان بیکران، کمال و مرجع ایده آل هر شخص

قلمرو فکری

معنی: چشمه کوچک وقتی به آن جایگاه رسید، و آن هم عظمت و غوغای دریا را دید.

۱۶-خواست گزان ورطه قدم درگشود

خویشتن از حادثه برتر کشد

قلمرو بانی

\*ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت\* حادثه: واقعه، رخداد، پیش آمد

قلمرو ادبی

\*قدم در کشیدن: کنایه از عقب نشینی کردن، عقب رفتن، بازپس رفتن  
\*خویشتن از حادثه برتر کشیدن: کنایه از خود را از آسیب دور کردن، خود را درامان نگه داشتن

قلمرو فکری

\*معنی: تصمیم گرفت خودش را از آن جای خطرناک کنار بکشد و از آسیب دریا درامان ماند.

۱۷-لیک چنان خیره و خاموش ماند

کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

قلمرو بانی

خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده

قلمرو ادبی

\*شیرین سخنی: حس آمیزی\* گوش ماندن: کنایه از ساکت و خاموش گشتن\* گوش: مجاز از شنیدن

قلمرو معنایی

\*معنی: اما چنان شگفت زده و خاموش در جای خودش ساکت ماند که همه ی شیرین سخنی خود را از یاد برد و خاموش شد .  
\*مفهوم: با دیدن شکوه مندی دریا کوچکی خودش را دریافت و سکوت اختیار کرد.  
از نارسیدگی است که صوفی کند سروش سیلاب چون به بحر رسد می شود خاموش

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را با معادل امروزی آن ها مقایسه کنید.

در بُن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

\*همسری کردن: در متن کنایه از برابری کردن، هم شانی کردن و امروزه به معنی « زناشویی، ازدواج » پذیرفت شاهنشاه از مادرش نهاد افسر همسری بر سرش

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

\*در متن به معنی « درست » و امروزه به معنی سمت راست یا سخن درست است

۲- بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیغز پا

یک چشمه، جوشان، خود نما و تندرو از تخته سنگی جدا شد.

یک: صفت شمارشی اصلی \* چشمه : هسته در نقش نهاد \* جوشان: گروه قیدی \* خود نما: معطوف به قید

\* تندرو: معطوف به قید \* از: نشانه یا نقش نمای متمم \* تخته سنگ: متمم \* جدا: مسند \* شد: فعل گذرا به مسند

### قلمرو ادبی

۱- هر یک از بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

چون بگشایم ز سر مو، شگن ماه ببیند رخ خود را به من

\* چشمه: تشخیص و استعاره؛ زیرا مو و سر دارد که این از ویژگی های انسان است.

\* ماه: تشخیص و استعاره؛ زیرا رخ دارد و می بیند که این از ویژگی های انسان است.

\* مو، سر، رخ؛ مو و شگن: مراعات نظیر \* مو: استعاره از آب چشمه

\* شگن: استعاره از امواج خروشان \* مصراع اول: کنایه از آرام شدن

گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

\* تشبیه: چشمه به تیرو صدف \* صدف و هدف: جناس ناقص اختلافی

\* چشمه و صدف: تشخیص و استعاره؛ زیرا دهان دارند که این از ویژگی های جاندار است \* واج آرایی: / د /، / ا /، / ر /

\* مراعات نظیر: تیر و هدف، دهان و کف \* کف \* کف بردهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط و نیرومندی

۲- با توجه به شعر نیما، « چشمه » نماد چه کسانی است؟

\* انسان مغرور و خودخواه « یا « مردم خودخواه ، ناهشیار و خودپسند »

خلق همان چشمه ی جوشنده اند بیهوده در خویش خروشنده اند

۴- آمیختن دو یا چند حس، در کلام را « حس آمیزی » می گویند: مانند: « حرف هایم مثل یک تگه چمن، روشن بود »

در این نمونه، سپهری از « روشن بودن حرف » سخن گفته است. « روشن بودن » امری دیدنی و « حرف » امری شنیدنی است. شاعر در این

مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

\* نمونه ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

۴- هر واژه، یک معنای اصلی و یک یا چند معنای غیر اصلی دارد؛ به معنای اصلی واژه، معنای حقیقی و به معنای غیر اصلی آن، معنای مجازی می

گویند. کلمه ای که در معنای غیرحقیقی به کار رفته باشد، «مجاز» نامیده میشود. مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش سعدی

همانطور که می دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در بیت اول به مفهوم مجازی

«گوش»، یعنی «انسان سخن چین» تأکید دارد.

\* اکنون به این بیت توجه نمایید:

بر سر آنم که گر ز دست برآید  
دست به کاری زخم که غصه سرآید **حافظ**  
در مصراع اول، واژه های «سر» و «دست» به ترتیب در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» و «قدرت و اختیار» به کار رفته اند.  
\* در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

### قلمرو فکری

۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟  
\* با دیدن شکوه مندی دریا کوچکی خودش را دریافت و سکوت اختیار کرد دست از غرور برداشت.

۲- معنای بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

نعره بر آورده، فلک کرده گر  
دیده سیه کرده، شده زهره در  
\* دریا فریاد بلندی بر آورد و گوش فلک راناشنوا کرده بود و چشمانش را سیاه کرده و بسیار ترسناک شده بود.  
۳- سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید  
خجل شد چو پهنای دریا بدید

چو: حرف ربط وابستگی \* خجل شد: شرمند شده \* باران و ابر: مراعات نظیر \* قطره باران: تشخیص و استعاره  
\* معنی: قطره باران از ابری به دامان دریا فرو چکید. وقتی گستردگی دریا را دید، از کوچکی خود شرمند شد.

که جایی که دریاست من کیستم؟  
گر او هست حقا که من نیستم

\* که جایی: در آن جا که \* دریاست: دریا وجود دارد ( است، فعل اسنادی نیست )

\* کیستم: من چه کسی هستم؟ ( پرسش تأکیدی ) \* حقا: قید تأکید، به راستی

\* قطره باران: تشخیص و استعاره \* جناس ناقص: کیستم و نیستم \* واج آرای: / س / ک /

معنی: آن جا که دریا با آن همه گستردگی وجود دارد، من چه کسی هستم؟ و با بودن دریا به راستی من وجودی نیستم.

چو خود را به چشم حقارت بدید  
صدف در کنارش به جان پرورید

\* چو: حرف ربط یا پیوند وابسته ساز \* حقارت: کوچکی؛ پستی؛ خواری

\* چشم حقارت: چشم ( نگاه ) همراه با حقارت و کوچکی، اضافه ی اقترانی

تلمیح به باور عامیانه: به عقیده قدما، بعضی از قطره ی باران بهاری که به دریا می ریزد، در درون صدفی می افتد و در آن جا پرورده می شود و به مروارید ( دُر ) تبدیل می شود. عقیده ایجاد مروارید از تأثیر قطره بر صدف عقیده عامیانه ای بود.

\* مصراع اول: کنایه از فروتنی و تواضع

\* معنی: چون آن قطره باران خود را کوچک و ناچیز به شمار آورد، صدف آن را در آغوش گرفت و با جان و دل پرورش داد.

بلندی از آن یافت کاو پست شد  
در نیستی گوشت تا هست شد

بلندی: کنایه از والامقامی، مقام بلند \* از آن: به آن سبب \* کاو: که او \* پست شد: کنایه از فروتنی و تواضع

\* جناس ناقص: پست و هست \* در نیستی: اضافه استعاری تضاد: نیست و هست، بلندی و پست

\* در نیستی گوشت: کنایه از خود را هیچ انگاشت، خود را به چیزی نگرفت \* هست شد: کنایه از وجود یافت

\* معنی: قطره باران به آن سبب بزرگی و مقام یافت ( مروارید شد ) که افتادگی و فروتنی را برگزید و چون خود را هیچ و ناچیز پنداشت، هستی و ارجمندی یافت.

۱- شعر نیما و شعر سعدی هر دو در قالب مثنوی سروده شده اند. ۲- هر دو شعر پرهیز از خود بینی و خود ستایی را پیشنهاد می کنند. ۳- هر دو شعر تمثیلی هستند. ۴- سعدی در این شعر « تواضع » را می ستاید اما نیما غرور و ناآگاهی را نکوهش می کند

۵- بسامد توصیف، تصویر و تعداد ابیات شعر نیما بیشتر از شعر سعدی است. ۶- نیما ما را دعوت می کند که از پیله ی ناهشیاری و غرور و خود پسندی بگریزیم و وسعت و عظمت جهان پیرامون را ببینیم و درک کنیم. ۷- سعدی می گوید که تواضع سبب توفیق و تعالی است. دوست دارید جای کدام یک از شخصیت های شعر نیما ( چشمه، دریا ) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

۴- تکلیف دانش آموزی

### \* گنج حکمت: تشبیه

### خلاصه دانش ها

\* دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می کنی؟

\* تحصیل: به دست آوردن، دانش آموختن

\* چوپان در جواب گفت: آن چه خلاصه دانش هاست، یاد گرفته ام. دانشمند گفت: خلاصه دانش ها چیست؟

\* خلاصه: برگزیده

\* چوپان گفت: پنج چیز است: تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم

\* معنی: تازمانی که می توانم سخن راست بگویم (سخن راست گره گشا است) و در جهان راستی وجود دارد؛ سخن دروغ نمی گویم.

\* تضاد: راست و دروغ

\* مفهوم: تأکید بر راست گویی و دوری جستن از دروغگویی.

زهار مگو سخن به جز راست	هر چند تو را در آن ضررهاست
نخواهم به گیتی جز از راستی	که خشم خدا آورد کاستی
ازین پس مرا جای پیکار نیست	به از راستی در جهان کار نیست
سخن کان نه بر راستی ره برد	بود خوار اگر پایه بر مه برد
گل ز کژی خار در آغوش یافت	نیشکر از راستی آن نوش تافت
از کجی افتی به کم و کاستی	از همه غم رستی اگر راستی
راستی آور که شوی رستگار	راستی از تو ظفر از کردگار
راستی خویش نهان کس نکرد	در سخن راست زیان کس نکرد
سعیدیا راست روان گوی سعادت بردند	راستی کن که به منزل نرود کجرفتار
گر راست سخن گویی و در بند بمانی	به زان که دروغت دهد از بند رهایی

\* تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.

\* تضاد: حلال و حرام

\* معنی: تازمانی که می توانم مال و روزی حلال بخورم و روزی حلال وجود دارد، مال حرام نمی خورم

\* مفهوم: تأکید به دست آوردن مال و روزی حلال و دوری جستن از حرام خوری

\* تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.

\* معنی: تا زمانی که خودم، عیب دارم و گناه می کنم، عیب مردم نمی گویم (از آن ها ایراد نمی گیرم)

\* مفهوم: عیب جوئی نکردن از مردم و تلاش برای رفع عیب خود

عیب کسان منگر و احسان خویش	دیده فرو کن به گریبان خویش
تو عیب کسان هیچگونه مجوی	که عیب آورد بر تو بر عیبجوی
در گفتن عیب دگران بسته زبان باش	از خوبی خود عیب نمای دگران باش
نبینی عیب خود در تند خوئی	بدینسان عیب من تا چند گوئی
چو کوری کو نبیند کوری خویش	به صد گونه کشد عیب کسان پیش
گرفتم که خود هستی از عیب پاک	تعتت مکن بر من عیبناک
پرده عیب های خود اظهار می کنیم	فرصت به عیبجویی یاران نمی دهیم
با هزاران چشم می جویم عیب خویش را	چون رسد نوبت به عیب خلق، ستاریم ما
چو من از عیب مردم دیده باریک بین بستم	به عیب خویش بینا کن دو چشم عیب پوشم را
بدوز دیده باریک بین ز عیب، که نیست	لباس عافیتی به ز عیب پوشی



این که در جستن عیب دگران صدچشم  
به عیوب خود اگر دیده وراقتم چه شود؟  
آن کس که به عیب خلق پرداخته است زآن است که عیب خویش نشناخته است.

**\* تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.**

**\* در خانه دیگری نروم:** کنایه از گدایی نکردن و بی نیازی از خلق، از کسی کمک نمی گیرم.

**\* معنی:** تا وقتی که خداوند به بندگان خود روزی می رساند از دیگران طلب روزی نمی کنم

**\* مفهوم:** طلب رزق و روری کردن از خداوند نه از بندگان، رزاق بودن خداوند، سفارش به بی نیازی از خلق

عطا از خلق چون جویی گر او را مال ده گویی  
به سوی عیب چون پویی گر او را غیبدان بینی

طمع ز خلق ببر وز خدا طلب روزی  
که سایل درش آسان بزیست و آسان مرد

**\* تا قدم به بهشت نگذاشته ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.**

**\* نَفَس:** روح، جان، روان . ج . نفوس، اَنَفَس، نَفَس: دم، هوایی که با تنفس وارد ریه می شود، ج . انفاس

**\* مفهوم:** دوری جستن از هواهای نفسانی و زیادی خواهی های او تا پایان عمر، غافل نبودن از هواهای نفسانی

**\* یادداشت:**

**\* موانع رشد و کمال انسان دو دسته است:** هوای نفس (از جمله عوامل و موانع درونی) و شیطان یا ابلیس (به عنوان عامل بیرونی)

شیطان از راه هواهای نفسانی در انسان نفوذ می کند و کار و تلاش وی را تأیید می کند. کارهای زشت را در نظر انسان، پسندیده جلوه می دهد و وی را در اجرای آن ثابت قدم می کند.

**\* ابلیس می گوید:** خواستم انسان ها را از راه وسوسه کردن به گناه وادار کنم، دیدم آنان همه زحمت هایم را با استغفار برباد می دهند، وقتی توبه و استغفار گناهکاران را دیدم، راه دیگری در پیش گرفتم و از راه هواهای نفسانی، آنان را زمین زدم و به هلاکت رساندم به گونه ای که می پندارند در مسیر هدایت قرار دارند، از این رو استغفار نمی کنند.

به همین جهت پیامبر (ص) فرمود: « بدترین و سرسخت ترین دشمنان تو، نفس تو است که میان دو پهلویت قرار دارد»

**\* از بزرگی پرسیدم معنی حدیث « دشمن ترین دشمن تو نفس تو است که در میان دو پهلوی تو است» چیست؟** و چرا بزرگترین دشمن انسان، نفس انسان است؟ گفت: برای این که به هر دشمن خوبی کنی، دوست می شود مگر نفس که هر چه بیشتر با او مدارا می کنی، سرکش تر می شود و دشمنی اش را باتو زیادتر می کند.

فرشته خوی شود آدمی به کم خوردن  
وگر خورد چو بهایم، بیوفتد چو جماد (هر چیز بی جان و بی حرکت، از قبیل سنگ)

مراد هر که بر آری، مطیع امر تو گشت  
خلا ف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

**\* دانشمند گفت: حقا که تمام علم را دریافته ای. هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.**

**\* حقا:** به درستی، حقیقتاً **\* سیراب:** سیر شده از آب؛ پرآب، تازه ؛ با طراوت **\* حکمت:** علم، دانش، راستی، درستی، کلام موافق حق

**\* تشبیه:** آب حقیقت علم، آب حقیقت حکمت

از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است: به شناخت کامل حقیقت دانش و آگاهی رسیده است.

**\* پس انسان دانا و دانشمند، انسانی است که پنج ویژگی دارد:** ۱- سخن راست می گوید ۲- از حرام دوری می کند ۳- از دیگران عیب جویی نمی کند و برای رفع کردن عیب هاش تلاش می کند ۴- رزق و روزی خود را از خداوند می خواهد و از مردم بی نیاز است ۵- از وسوسه های شیطانی غافل نیست و با آن مبارزه می کند.

**داستان های صاحب دلان، به گوشش محمدی اشتیاردی**